

برنامه و استراتژی برای کدام جنبش؟

نقدی بر مواضع عبدالله مهندی صلاح مازوجی

کومهله در متن چه شرایط و اوضاع تاریخی در جنبش ملی در کردستان دخیل است را از نظر دور دارد. روشن است که جامعه ما مدتهاست این دوره تاریخی را پشت سر گذاشته است که در آن بورژوازی قادر بود بر تضاد طبقاتی خود با کارگران سرپوش بگذارد و همه طبقات و اقشار مختلف اجتماعی را حول خواستههای همگانی و ملی بدور خود گرد آورد، بر عکس ما در دوره ای بسر می بریم که خواستهها و مطالبات متضاد طبقاتی در حرکات و جنبشهای متفاوت اجتماعی خود را نشان می دهند. تشدید شکافهای طبقاتی و رشد آگاهی کارگران یک واقعیت غیر قابل انکار است. حتی در سالهای نخست پس از بر سر کار آمدن رژیم اسلامی هم که خواست خودمختاری در راس تمام خواستهها و مطالبات دیگر قرار گرفته بود و فشار و سرکوب وحشیانه جمهوری اسلامی روحیه وحدت طلبی به شدت رواج داده بود باز هم صف آریایی و منافع متضاد طبقات در دل این وضعیت خود را نشان می داد. در آن مقطع اگر هزار بار بدرست هم بر این نکته تاکید می کردید که برنامه خودمختاری در ماهیت خود یک برنامه بورژوازی است و برنامه خودمختاری کارگری و بورژوایی نداریم باز هم در دنیای واقع انتظار و توقع کارگر کرد با انتظار و توقع سرمایه دار کرد از برنامه خودمختاری آشکارا متفاوت بود. شاید این التقاط فکری در آن مقطع را بتوان بحساب ضعف حرکت سوسیالیستی و پایین بودن سطح آگاهی عمومی طبقه کارگر گذاشت، اما آنچه روشن بود وجود این حرکت عینی بود که کارگر مجرایی برای ابراز وجود می خواست و تلاش می کرد که با خواست و مطالبات خودش وارد عرصه و صحنه سیاست شود. اینکه در آن مقطع در تدوین برنامه خودمختاری کومهله مطالبات کارگری به داخل برنامه خود مختاری راه می یابند، تنها یک مسئله معرفتی و یا نتیجه کم تجربگی نویسندگان در تهیه و تدوین برنامه نبوده است، بلکه در واقع بازتاب مبارزه و خواست یک نیروی اجتماعی تازه به میدان آمده بود که به اشکال مختلف ابراز وجود می کرد.

بعد از انقلاب ۵۷ و با گسترش آزادی های دموکراتیک تحت تاثیر ویژگی هایی که در کردستان وجود داشت ما بلافاصله شاهد شکل گیری تشکلهای کارگری در شهرهای مختلف کردستان بودیم. اتحادیه کارگران فصلی و بیکار سنندج، خانه کارگر سنندج، خانه کارگر مهاباد، سندیکای کارگران بانه، کانون کارگران بیکار سردشت، اتحادیه کارگران نرده، اتحادیه کارگران بوکان، اینها همه تقریباً همزمان و به فاصله کوتاهی از هم در شهرهای کردستان بوجود آمدند و با تظاهرات و تحصن در فرمانداریها و با اعتصابات خود در بسیاری از موارد خواست بیمه بیکاری را به رژیم تحمیل کردند. در این دوره آزادی بی قید و شرط سیاسی، بیان و مطبوعات و آزادی ایجاد تشکل با اتکا به حضور کارگران و تهیدستان جامعه عملی شده بود. در این دوره جمعیت های دفاع از آزادی در بیشتر شهرها بر پا شدند، در میوان، مهاباد و بعضی نقاط دیگر اتحادیه های دهقانی در مقابل مالکان زمین شکل گرفتند. ایجاد بنکها و شوراهای محلات در شهر سنندج بعنوان یک حرکت ابتکار توده ای از پائین همگی نشان از یک رادیکالیزاسیون اجتماعی داشت، این مبارزات هیچ ربطی به جنبش ملی سنتی نداشت. کومه له با حضور در این میدانهای مبارزه بود که آبدیده شد و علیرغم تمام کمبودهایی که داشت سعی کرد به نیازهای آن

بخش دوم نوشته " نقش و موقعیت کومهله در جنبش کردستان" به قلم عبدالله مهندی انتشار یافته است. مهندی در این بخش از نوشته نیز با استناد به گزارش سیاسی کمیته مرکزی کومهله به کنگره هشتم و تکرار ادعاهای گذشته خود گویا می خواهد نادرستی مواضع کومهله در قبال جنبش کردستان را از نقطه نظر و دیدگاه مارکسیسم توضیح دهد. اما وی همانطور که از لابلای عبارات و راه حل هایش پیداست هر چه بیشتر بر ادعاهای خود پای می فشارد بیشتر به موضع و دیدگاه بورژوازی در می غلطد.

مهندی در این نوشته با استناد به گزارش کمیته مرکزی کومه له به کنگره هشتم باز هم این ادعا را تکرار میکند که گویا گزارش معتقد است که «جریانان بورژوا ناسیونالیست صلاحیت و توان بیشتری برای رهبری جنبش ملی و جنبش همگانی بر ضد رژیم جمهوری اسلامی دارند».

در اینجا قبل از اینکه به توضیح بیشتر جوهر دیدگاه مارکسیستی که در گزارش کمیته مرکزی کومه له در قبال جنبش کردستان نهفته است بپردازم، لازم است این نکته بر خوانندگان عزیز این نوشته روشن شود که دیدگاه ناظر بر گزارش کمیته مرکزی کومهله به کنگره هشتم در رابطه با جنبش کردستان اولین بار در پلنوم مشترک کمیته مرکزی کومهله و کمیته مرکزی حزب کمونیست ایران که در نیمه اول اریبهبشت ماه سال ۱۳۶۷ یعنی سیزده سال پیش برگزار شد و عبدالله مهندی هم در آن شرکت داشت تدوین شد. در آن پلنوم مضامین و جهت گیریهای گزارش سیاسی کمیته مرکزی کومه له به کنگره ششم مورد بحث و تایید قرار گرفت و در کنگره ششم که بعد از پلنوم و در نیمه دوم اریبهبشت همان سال برگزار گردید قطعنامه ها و اسنادی که بر همین مباحث و جهت گیریها متکی بودند به تصویب رسید. جهت گیریها و مضامینی که در گزارش ک م ک به کنگره هشتم کومه له آمده و مورد نقد آقای مهندی قرار گرفته با همان تاکیدات در گزارش ک م کومهله به کنگره ششم که کلیات آن مورد تصویب کنگره نیز قرار گرفته آمده است، اما چرا عبدالله مهندی در آن مقطع کلامی در مخالفت با جهت گیریهای کنگره ششم نگفت و در دوره جدائی جریان کمونیسم کارگری از کومهله در دفاع از جهت گیریهای این کنگره گوی سبقت را از همگان ربود و اکنون با سپری شدن بیش از پنج سال از کنگره هشتم این انتقادات را علنی میکند و در مورد یک مقطع تاریخی معین از حیات کومهله، یعنی مقطع کنگره ششم تا کنگره هشتم کومهله سکوت اختیار میکند، اینها همه مسائلی هستند که ریشه در چرخش فکری آقای مهندی دارد که در جای خود باید به آن پرداخت. اما فعلا به اصل موضوع برگردیم.

پاسخ به یک انتقاد کهنه

ظاهراً بیان این واقعیت که جریان کمونیستی نمی تواند تنها به اعتبار شرکت در جنبش ملی و پاسخ دادن به نیازهای آن در راس و رهبری آن قرار گیرد عبدالله مهندی را بر آشفته کرده است. مهندی هر چند در بیان این بر آشفستگی ادبیات چپ را به عاریت می گیرد اما با این همه نمی تواند عمق دلمشغولی های خود را از انظار پنهان کند.

عبدالله مهندی مثل اینکه فراموش کرده است و یا اینکه اکنون این را به صلاح خود می داند که در تبیین و تحلیل جنبش کردستان این واقعیت را که

و دیگر نقاط که کارگران فصلی کرد در آن به کار مشغولند به کانون اعتصابات و مبارزه برای دستیابی به مطالباتشان بدل می شود. برگزاری مراسمهای اول ماه مه شهر سنندج در سالهای ۶۶، ۶۷، ۶۸ بود که طی آن هزاران کارگر با خواستها و شعارهای مستقل خود حضور یافتند و در قطعنامه های خود مبنای یک قانون کار کارگری را طرح کردند، از جلوه های برجسته رشد این جنبش طبقاتی بودند.

اینها گوشه ای از واقعیت مبارزه در کردستان ایران است و همین واقعیات یعنی حضور مستقلانه طبقه کارگر و زحمتکشان این جامعه در میدان مبارزه سیاسی است که به جنبش کردستان ایران خصلت انقلابی بخشیده است. جنبش کردستان تنها جنبش برای رفع ستم ملی نیست و میتوان گفت که بورژوازی کرد و حزب سیاسی آن نتوانسته این افق را بر جامعه غالب کند و باز همین واقعیات و حضور جریان رادیکال و سوسیالیست در صحنه رهبری است که جنبش انقلابی کردستان ایران را از جنبش های ملی در کردستان ترکیه و عراق متمایز می سازد.

حال با توجه به تمام آنچه که گفته شد و با توجه به روندهای عینی در جامعه کردستان اگر ما با این عبارت که یک تشکیلات کمونیستی نمی تواند تنها به اعتبار پرداختن به جنبش ملی در راس جنبش انقلابی کردستان قرار گیرد بر وظایف طبقاتی و سوسیالیستی خود تاکید کردیم، آیا این بدان معناست که ما رهبری جنبش کردستان را دو دستی تحویل حزب دمکرات داده ایم.

این تر از نظر من نه تنها اعلام یک تعلق طبقاتی است بلکه در همان حال بیان فشرده روندی است که طی آن کومه له به جلو آمده و موقعیت کنونی را در جنبش انقلابی کردستان احراز کرده است. کومه له اساسا با پرداختن به مسائل مربوط به مبارزه کارگران، مبارزه علیه بی حقوقی زنان و تبدیل شدن به سنگر دفاع از دمکراسی انقلابی و ظاهر شدن بعنوان مدافع پیگیر رفع ستم ملی در صحنه سیاسی کردستان توانسته به یک جریان اجتماعی تبدیل شود و اینها در سنت مبارزه ناسیونالیستی جایی ندارد.

آیا جریانی با این پیشینه مبارزاتی و در حالی که جمع کثیری از بهترین مبارزان صفوف خود را در سنگر دفاع از دستاوردهای جنبش انقلابی کردستان از دست داده است، با تاکید مجدد بر وظایف سوسیالیستی خود رهبری جنبش کردستان را به بورژوازی واگذار کرده است؟ این است شیوه ارزیابی از یک جریان و پدیده اجتماعی که عبدالله مهددی در مکتب جدید آموخته است؟

در جامعه کردستان با تغییر و تحولات سیاسی و اجتماعی ای که از سر گذرانده، تعمیق و تکامل مبارزه طبقاتی در آن، تحزب یافتن طبقات اجتماعی و حضور بیش از دو دهه جریان سوسیالیست در عرصه های مختلف مبارزه و از جمله مبارزه برای رفع ستم ملی، بورژوازی کرد و حزب سیاسی آن به لحاظ عینی و بنا به ماهیتی که دارد در موقعیتی نیست که بتواند توده های کارگر و زحمتکش کردستان را بسیج کند و بنابراین قادر به هدایت و رهبری جنبش انقلابی نیست. چون همچنانکه قبلا اشاره شد جنبش انقلابی کردستان صرفا یک جنبش بر سر مسئله ملی نیست. بنابراین این گفته که فرض را تنها بر وجود جنبش ملی در کردستان می گذارد و در آن صورت جریانات بورژوا ناسیونالیست را صاحب صلاحیت بیشتر برای رهبری جنبش ملی می داند به لحاظ عینی از مفروضات غیر ممکن است. چون نمیتوان عقربه تاریخ را به عقب برگرداند و تغییر و تحولات جامعه کردستان را از نظر دور داشت. لذا اگر این فورمول بندی بکار گرفته شده و موجبات بر آشفته گی عبدالله مهددی را فراهم آورده است تنها بمنظور تاکید مجدد بر فعالیت سوسیالیستی است. اما جالب اینکه عبدالله مهددی درست در شرایطی بر آشفته گی خود را از تاکید کومه له بر فعالیت سوسیالیستی علنا به نمایش می گذارد که تاکید و پیشبرد این فعالیت بیش از هر زمان دیگری برای جریان کمونیستی و آینده جنبش انقلابی کردستان حیاتی شده است.

هر ناظر سیاسی که اوضاع سیاسی ایران و کردستان را بویژه بعد از ظهور

پاسخ بگوید و موانع پیشروی آن را برطرف کند. در آن مقطع تاریخی هر چند کوتاه بود و با یورش جمهوری اسلامی در مردادماه ۵۸ به پایان رسید خواست خودمختاری جایگاه ویژه و چندان برجسته تری از دیگر خواستهای دمکراتیک نداشت.

در واقع کومه له قبل از یورش رژیم به کردستان و قبل از اینکه خواست خودمختاری به صدر مطالبات جنبش کردستان بیاید میخ خود را کوبیده بود و روند تبدیل شدن به بخشی از اعتراض کارگر و مردم زحمتکش را شروع کرده بود. صد البته اتخاذ تاکتیک درست و بموقع در مقابل یورش رژیم و تلاش برای سازمان دادن مقاومت مسلحانه وزن و اعتبار کومه له را بالا برد، و ارائه برنامه خودمختاری آنگاه که این خواست مطرح شد و دیگر مطالبات را تحت الشعاع خود قرار داد نشان از احساس مسئولیت کومه له در مقابل جامعه و یک جنبش ملی داد. کومه له با درک این واقعیت که کارگر کرد بیش از سرمایه دار کرد از ستم ملی رنج می برد و با این هدف که ناسیونالیسم کرد نتواند با انگشت گذاشتن بر وجود ستمگری ملی افکار کارگر کرد را با سم ناسیونالیسم آغشته کند و توان اجتماعی آنرا به نیروی ذخیره کوشش و تقلا های خود در بند و بست با دولت مرکزی تبدیل کند، تلاش کرد تا از زاویه منافع طبقه کارگر به نیازهای مقاطع مختلف مبارزه علیه این ستمگری و نیازهای جنبش ملی نیز پاسخ گوید و در این راه موفق هم بوده است.

موضع سوسیالیستی نمی توانست غیر از این باشد، چون جنبشی که اینبار در کردستان بر پا شده بود بهیچوجه در ادامه خطی جنبش های ملی گذشته نبود. در نتیجه تغییر و تحولات اقتصادی و اجتماعی ای که در جامعه کردستان بوقوع پیوسته بود طبقه کارگر با خواستها و مطالبات ویژه خود پا به میدان گذارده بود و در صحنه سیاسی جامعه حضور داشت و این تغییر و تحولات نمی توانست کل فضای سیاسی جامعه را تحت تاثیر خود قرار ندهد. بنا بر این آنچه در کردستان بر پا شده بود نه یک جنبش بلکه در واقع دو جنبش کاملا متمایز از هم بود که به موازات هم حرکت می کردند. یک جنبش، جنبش بورژوازی کرد بود که برای دستیابی به قدرت سیاسی و بردن سهم بیشتر از استثمار طبقه کارگر کردستان در مقابل یورشهای دولت مرکزی ایستاده بود و با انگشت گذاشتن بر نابرابری ها و بی حقوقی در زمینه حقوق ملی می خواست ا فشار و طبقات دیگر جامعه را به زیر نفوذ شعارهای خود ببرد. آمل و آرزوهای این نیروی اجتماعی در شعارها و برنامه حزب دمکرات کردستان تبلور سیاسی می یافت.

جنبش دیگر، جنبش برابری طلبانه ای بود که در بطن این جامعه جریان داشت و در متن آن روز بروز خود آگاهی طبقاتی کارگران بالاتر می رفت و در مبارزات کارگری، مبارزه علیه بی حقوقی و ستمگری بر زنان، مبارزه دهقانان فقیر روستا برای دستیابی به زمین و مبارزه برای آزادیهای دمکراتیک و پاسداری از آنها خود را نشان می داد. این جنبش تبلور سیاسی منافع، اهداف و آرمانهای خود را در کومه له باز یافت. این جنبش مبارزه علیه ستمگری ملی را چه از این نظر که آن را جزئی لاینفک از مبارزات دموکراتیک می دانست و چه از این زاویه که این ستمگری را مانع اساسی در روند پیشروی جنبش سوسیالیستی طبقه کارگر کردستان می دانست، را در دستور فعالیت خود قرار داد.

همانطور که قبلا اشاره شد وجه مشترک این دو جنبش مبارزه علیه ستمگری ملی است. یورشهای جمهوری اسلامی و اشغال کردستان اگر چه ضرورت مقاومت یکپارچه در مقابل رژیم را پیش کشیده و خواست خودمختاری را به جلو رانده است با اینهمه نتوانسته تمایزات بین این دو جنبش را از بین ببرد. همانطور که می بینیم با عقب نشینی مبارزه مسلحانه و اشغال و میلیتاریزه کردن کردستان از جانب رژیم در اواخر سال ۶۲ اینبار کردستان به میدان اعتراض و مبارزه مردم ستمدیده کردستان علیه زور و فشارهای ناشی از حضور نیروهای رژیم در کردستان تبدیل می گردد، مبارزه علیه سربازگیری و دیگر عوارض جنگی در شهر و روستا ادامه می یابد، کوره های آجرپزی در کردستان

گویان شرکت کردند، و از چه گرایشی در جامعه تغذیه می کنند.

برنامه اثباتی برای کدام جنبش ؟

عبدالله مهتدی در بخش دوم نوشته اش نیز همچنان بر این تحریف آشکار پای می فشارد که گویا کومهله برای حل مسئله ملی در کردستان برنامه ندارد و ارائه برنامه اثباتی را ضروری نمی دانند و همین را به محور اصلی مباحثات خود تبدیل کرده و با قلم فرسایی در مورد ضرورت داشتن یک برنامه اثباتی برای حل مسئله ملی و تنظیم مناسبات کردها با دولت مرکزی، تدوین استراتژی سوسیالیستی در جنبش کردستان و مبارزه در راه تحقق حق ملتها در تعیین سرنوشت خویش را کافی ندانسته و بر لزوم برنامه خودمختاری مورد نظر خود تاکید می کند.

این اولین بار نیست که مارکسیست ها به نداشتن برنامه عملی و اثباتی برای حل مسئله ملی متهم می شوند و مبارزه در راه تحقق حق ملل در تعیین سرنوشت خویش ناکافی خوانده می شود. در حالی که لنین در تمام رساله خود تحت عنوان حق ملل در سرنوشت خویش به دفاع از این اصل می پردازد و از بخش نهم برنامه سوسیال دموکرات روسیه که این حق در آن فرموله شده است بعنوان برنامه ملی سوسیال دموکراتهای روسیه نام می برد، از چپ و راست مورد لشکرکشی قرار می گیرد. سوسیال دموکراتهای چپ این بخش از برنامه را کلیشه ای، کلی و مبهم ارزیابی می کردند و از ترس اینکه مبادا به دامان ناسیونالیسم بورژوازی تحت ستم بیفتند آب به آسیاب بورژوازی ملت ستمگر می ریختند. از طرف دیگر بورژوازی ملت های ستمکش هم آن بخش از برنامه را غیرپراتیک می دانست و پرولتاریا را به نام پراتیک بودن خواستهای خود به پشتیبانی بی چون و چرا از کوششهای خود دعوت می کردند. این بحث ها همان وقت پاسخ نظری خود را از لنین دریافت کرده اند. اما ما در این جا کوشش خواهیم کرد نشان دهیم این کومهله نیست که برای حل مسئله ملی در کردستان برنامه مشخص ندارد بلکه این عبدالله مهتدی است که در وسوسه «رهبر» شدن در جنبش ملی، مارکسیسم را رها کرده است. در اینجا قبل از هر چیز لازم است بر دو نکته اساسی تاکید شود، اول آنکه ما در چه چهار چوب تاریخی معینی به تجزیه و تحلیل مسئله ملی و ضرورت تدوین برنامه اثباتی برای آن می پردازیم و دوم آنکه روشن شود ما در مورد کدام جنبش داریم صحبت می کنیم. در اینجا ما از جنبش ملی و ضرورت ارائه برنامه برای رفع ستم ملی بطور مجرد صحبت نمی کنیم، بلکه از جنبش انقلابی کردستان ایران با تمام ویژگی هایی که دارد صحبت می کنیم. این به معنای آن است که ما واقعیت سرمایه داری بودن کردستان و غلبه پیدا کردن مناسبات کار و سرمایه در این جغرافیای معین و وجود تضاد آشتی ناپذیر میان منافع سرمایه و طبقه کارگر را به رسمیت بشناسیم. اینکه کردستان ایران یک موجودیت جغرافیایی سیاسی و حقوقی مستقل را پیدا نکرده یک ذره از اهمیت شناخت ماهیت ساختار اجتماعی آن نمی کاهد و با ملی دموکراتیک خواندن جنبش کردستان هم نمی توان وجود منافع متضاد را سرپوش گذاشت.

غلبه مناسبات سرمایه داری در این جامعه و شکل گیری طبقه کارگر خواستها و مطالبات اقتصادی و سیاسی نوینی را در مقابل نیروهای سیاسی و کل جامعه قرار داده است. جنبش کارگری علیرغم تمام افت و خیزهایش در طی بیست سال گذشته یک واقعیت انکارناپذیر جامعه کردستان بوده و جایگاه مهمی را در صحنه سیاسی کردستان بخود اختصاص داده است. پیدایش و رشد جریان سوسیالیست و کومهله خود حاصل این تغییر و تحولات بوده است. اینها آن مولفه های اساسی هستند که در تدوین استراتژی سوسیالیستی و روشن کردن سیاست و برنامه در قبال مسئله ملی باید مد نظر قرار گیرند. وجود ستم ملی و مبارزه علیه این ستمگری تنها یکی از واقعیات این جامعه است. مبارزه علیه این ستمگری اگر در یک دوره در مقاومت مسلحانه در مقابل یورشهای جمهوری اسلامی و خواست خودمختاری خود را نشان داد،

جنبش دوم خرداد تعقیب کرده باشد باید متوجه شده باشد که طرفداران جنبش اصلاحات در حاکمیت طی دوسه سال گذشته سعی کرده اند وانمود کنند که می خواهند مجراهایی را برای سهم کردن بورژوازی کرد در حاکمیت سیاسی باز کنند. تشکیل فراکسیون نمایندگان کرد در مجلس، مطرح کردن بهالذین ادب به اصطلاح نماینده مردم سنج به عنوان یکی از سخنگویان مجلس شورای اسلامی، همزمان اقدامات عملی برای تشکیل یک حزب علنی در کردستان، ایجاد تعدیلاتی بسیار جزئی در زمینه فشارهای فرهنگی، تماسهای مکرر وزارت اطلاعات جمهوری اسلامی با تعدادی از روشنفکران شتاخته شده کرد در خارج بمنظور مقبولیت بخشیدن به این گونه اقدامات همگی تلاشهایی هستند در جهت پیشبرد پروژه رفرمیسم بورژوازی ایران.

بورژوازی ایران از یک طرف میخواهد با باز کردن مجراهایی برای سهم کردن بورژوازی کرد در حاکمیت سیاسی و تعدیل فشارهای فرهنگی زمینه های مادی مسئله ملی در کردستان را سست کرده و از طرف دیگر با تشدید فشارهای خود بر جریان رادیکال و سوسیالیستی زمینه های شکست جنبش انقلابی کردستان را فراهم آورد.

البته این وضعیت جدید کومهله را بعنوان یک جریان دخیل در جنبش کردستان با وظایف تازه ای روبرو می سازد، اما این وظایف در خطوط کلی چیزی نیست غیر از تاکید مجدد بر فعالیت سوسیالیستی، تلاش فعالانه تر برای سازماندهی جنبش سوسیالیستی طبقه کارگر در کردستان بعنوان ستون فقرات جنبش انقلابی، به شکست کشاندن سیاست های جمهوری اسلامی در جنبش کارگری و پاسخ دادن به نیازهای مبارزه دیگر اقشار رادیکال جامعه، سازماندهی زنان و جوانان. پرداختن به همین وظایف است که می تواند پیشروی جنبش انقلابی کردستان را تضمین کند و پروژه های رفرمیسم بورژوازی ایران را با شکست و ناکامی روبرو سازد.

البته نباید بدور از انصاف قضاوت کرد، عبدالله مهتدی هم بدون اشاره به مؤلفه های آن، از اوضاع جدید صحبت به میان آورده است اما باین تفاوت که با جهت گیری ها و وظایفی درست نقطه مقابل جهت گیری ها و وظایفی که جریان سوسیالیستی برای خود تعریف کرده به استقبال آن شتافته است. مهتدی با کنار نهادن کامل وظایف و مسئولیتهایی که جنبش طبقه کارگر بر دوش کمونیستها قرار داده است، با بر جسته کردن مسئله ملی و با برنامه خودمختاری و فدرالیسم می خواهد به نیازهای دوره جدید پاسخ بگوید و برای همین است که کومهله ای رادیکال و سوسیالیست را به مبارزه طلبیده است.

جوهر واقعی پیامی که در جهت گیریهای جدید عبدالله مهتدی نهفته است و می خواهد آن را به مخاطبین خود برساند، از یک طرف نشان دادن ظرفیت های خود برای چانه زدن و بگو مگو بر سر آنچه جنبش اصلاح طلبی در قبال کردستان در چنته دارد است و از طرف دیگر میخواهد وداع خود را با سوسیالیسم و همه سنت های مبارزاتی و رادیکال تاکنونی کومهله را به اطلاع محافل ناسیونالیست کرد در خارج کشور برساند. این ماهیت آن هدفی است که عبدالله مهتدی از قلم فرسایی در باره پاراگراف طلایی آمده در گزارش ک. م. ک به کنگره هشتم تعقیب می کند. البته در این رابطه هم باید گفت که راه مناسبی را در پیش نگرفته است و با این زبان الکن و اما و اشاره صحبت کردن نمی تواند مخاطبین خود را حول دیدگاهها و مشی جدیدش بسیج کند. اگر هدف عبدالله مهتدی از چسبیدن به این پاراگراف که به نظر من نقطه قوت گزارش نامبرده است، غیر از اینهاست می بایست این متد مارکسیستی را در ارزیابی از پدیده های اجتماعی بخاطر سپرده بود که افراد و جریانات اجتماعی را نمی توان از روی آنچه در مورد خود می گویند و عباراتی که خود را با آن می آلاینند بلکه آنان را باید از روی پراتیک اجتماعی شان مورد قضاوت قرار داد، همان متدی که ما بدون شک در قضاوت کردن در مورد عبدالله مهتدی و سازمانش بکار می بندیم. آنچه در اینجا برای ما اهمیت دارد آن موقعیت عینی است که تشکیلات جدید آقای مهتدی از همان ابتدای نضج گرفتار در صف بندی های اجتماعی پیدا کرده است، چه نیروهایی در جشن تولدش تبریک

یعنی ایستادگی در مقابل نیروی محرکه واقعی جنبش انقلابی کردستان. به حکم تغییر و تحولاتی که در جامعه کردستان بوقوع پیوسته است بورژوازی کرد طرفیت و استعداد رهبری یک جنبش انقلابی را از دست داده است. سیر تغییر و تحولات کردستان این وظیفه تاریخی را بر دوش طبقه کارگر و نیروی سیاسی اش انداخته تا جنبش انقلابی را به پیش برد و خودمختاری طلبان حال در هر پوششی که باشند را نیز بدنبال خود بکشد.

اما در مقابل بی افقی جریان بورژوازی، نیروی سوسیالیستی که شکل گیری طبقه کارگر زمینه مادی پیدایش آن را فراهم آورده است طی دو دهه گذشته توانسته است به بخشی از مبارزه طبقه کارگر و بخشی از مبارزه زحمتکشان و زنان ستمدیده کردستان برای دستیابی به مطالباتشان و رهایی از ستمگری و سلطه ارتجاع تبدیل شود. کومهله این مبارزات را در متن مبارزه با حاکمیت جمهوری اسلامی پیش برده است و از این راه توانسته به یک نیروی اجتماعی در کردستان تبدیل شود. کومهله با حضور در صحنه های مختلف مبارزه توانسته است ایده ها و آرمانهای سوسیالیستی و برابری طلبانه را تا حدود زیادی به میان طبقه کارگر و تهیدستان جامعه ببرد. با این وصف بدیهی است که نیروی سوسیالیست قبل از هر چیز باید استراتژی و مراحل مختلف پیشروی طبقه کارگر را تدوین کند و رفع ستم ملی می تواند تنها بخشی از استراتژی طبقه کارگر و نیروی سوسیالیست در جنبش کردستان باشد. استراتژی ما در جنبش کردستان مصوب کنگره ششم کومهله تلاشی است در این راستا. اگر برنامه خودمختاری و یا فدرالیسم کلیت افق حزب بورژوازی را ترسیم می کند، استراتژی ما در جنبش کردستان افق جریان سوسیالیست را در این جنبش بیان می کند.

در باره برنامه کارگران برای حل مسئله ملی

برای ما حق ملل در تعیین سرنوشت خویش از انتزاع بر نیامده است بلکه همانطور که در اسناد مختلف کومهله آمده است این اصل بر یک واقعیات تاریخی متکی است. مردم کردستان تحت سلطه رژیم های مختلف حاکم در ایران علاوه بر تحمل اشکال مختلف بی حقوقی سیاسی و اجتماعی در یک جامعه طبقاتی، از تبعیض و ستم ملی نیز رنج برده اند. مردم کردستان در سیاست های عملی و رسمی و در قوانین این رژیم نیز عملاً شهروندان درجه دوم جامعه ایران به حساب آمده اند. عقب نگاه داشتن اقتصادی منطقه کردستان بر طبق یک سیاست تبعیض آمیز شوونیستی، دخالت های بوروکراتیک دولت مرکزی در تعیین مسئولین اجرایی محلی در سطوح مختلف، جلوگیری از ایجاد سازمانهای مدنی و دمکراتیک، سیاستهای تبعیض آمیز و ضد انسانی در زمینه های مختلف پزشکی و درمانی و آموزشی و فرهنگی و خدماتی دیگر که بازتاب آن را در میزان مرگ و میر اطفال، پایین آمدن سن متوسط، بقای بیسواد، محرومیت بیشتر از خدمات شهری و غیره می بینیم. اینها بخشی از ستمی است که بر کردستان اعمال می شود. به نام حفظ تمامیت ارضی ایران هر حرکت حق طلبانه ای که بر علیه این تبعیض و نابرابری صورت می گیرد، به وحشیانه ترین شیوه ها سرکوب می شود. عظمت طلبی ایرانی چه تحت ناسیونالیسم رژیم شاه و چه تحت ناسیونالیسم اسلامی همواره ابزار اعمال یک دیکتاتوری خشن نسبت به مردم کردستان بوده است. این گرایش ضد انسانی حتی در میان اپوزیسیون بورژوازی رژیم نیز با وقاحت و بی پروایی مورد پشتیبانی قرار گرفته و تبلیغ می شود.

حق تعیین سرنوشت و مبارزه در راه تحقق آن تضمینی است برای دفاع از مردم ستمدیده کردستان در برابر این ستمگری ها و تلاشی است برای پایان دادن به این بی حقوقی ها. به رسمیت نشناختن این حق و انکار آن در مورد مردم کردستان ویا هر ملتی با تاریخ مشابه آن بمعنای تایید سرکوب و فشار آوردن بمنظور ادغام اجباری در ملت بالادست است.

روشن است که استراتژی ما در کردستان بخشی از استراتژی ما برای سازماندهی و به ثمر رساندن انقلاب کارگری در مقیاس سراسری است. اما

بدنبال آن همواره در اعتراض و مبارزه مردم کردستان علیه مصائب و عوارض ناشی از حضور نیروهای اشغالگر رژیم جمهوری اسلامی در کردستان خود را نشان داده است. این عرصه از مبارزه هم علیرغم افت و خیزهایش در کنار دیگر عرصه های مبارزه به کردستان یک سیمای زنده مبارزاتی داده است. با این همه مبارزه برای رفع ستم ملی تنها یکی از ارکان جنبش انقلابی کردستان را تشکیل داده و نه تمام موجودیت آن را.

بنابر این در جامعه ای که صف بندی و تقابل طبقات به واقعیات هر روزه آن تبدیل شده است، آنچه برای نیروی سوسیالیست و کارگری در درجه نخست اهمیت قرار دارد، تدوین استراتژی سوسیالیستی طبقه کارگر و مراحل پیشروی مبارزه این طبقه در متن جنبش انقلابی کردستان است. برنامه خودمختاری که مهتدی و سازمانش به مبلغ و مروج آن تبدیل شده اند نمی تواند به خواستها و مطالبات کارگران و زحمتکشان جامعه پاسخ دهد. اگر بورژوازی کرد تمام اهدافش را در تحقق برنامه خودمختاری باز می یابد، کارگران کردستان هم که نیروی محرکه و پیشبرنده جنبش انقلابی کردستان هستند، خواستها و مطالبات طبقاتی خاص خود را دارند.

اگر قبول داریم که کارگران و زحمتکشان کردستان نیروی محرکه اصلی جنبش کردستان هستند نه سرمایه داران و طبقات دارای کردستان باید این را هم قبول کرد که این خواستها و مطالبات مادی هستند که کارگران و تهیدستان جامعه را به جنبش و حرکت در مقابل رژیم و سرمایه دار کرد واداشته است. رفع ستم ملی تنها یکی از خواستهای این جنبش است که بدون تردید رفع این ستمگری طبقه کارگر را در موقعیت بمراتب بهتری برای پیشبرد مبارزه خود قرار می دهد. اما تنها در صورتی که افق و دورنمای پیروزی این جنبش و راه پیشروی آن را ترسیم کنیم، می توانیم تداوم و پیشروی جنبش انقلابی کردستان را که یکی از ارکان آن رفع ستم ملی است را تضمین کنیم. نمی توان خواستها و مطالبات کارگران را دور زد و در همان حال تلاش کرد تا توان و ظرفیت مبارزاتی آنان را در خدمت تحقق برنامه خودمختاری قرار داد. البته می شود این کار را هم کرد اما این دیگر ربطی به مبارزه سوسیالیستی طبقه کارگر ندارد. و این درست همان نسخه ای است که بورژوازی قبلا برای کارگران پیچیده است و بدون شک کارگران حول چنین برنامه ای بسیج نمی شوند. برنامه خودمختاری که تحقق آن به آرمان و آرزوی بورژوازی کرد تبدیل شده است تلاشی است برای سهم شدن در قدرت سیاسی و دولت. بورژوازی کرد می خواهد با کسب این امتیازات از امکانات و تسهیلات بیشتری برای ثروت اندوزی و استثمار طبقه کارگر کردستان بهره مند شود، و محدود کردن حدود و اختیارات دولت مرکزی در کردستان باید به تثبیت موقعیت طبقه سرمایه دار کرد در تمام زمینه ها منجر شود. برای بورژوازی ایجاد سرود و پرچم و افسانه های ملی، اینها همه در خدمت دستیابی به قدرت سیاسی است، او به ملتش عشق نمی ورزد ملت باید ابزار دستیابی بورژوازی به قدرت سیاسی باشد. از این روست که بورژوازی می کوشد تمام مسائل و کشمکش های جامعه کردستان را به کناری نهد، می خواهد مطالبات و منافع متضاد طبقات مختلف را جامه یک رنگ ملی بپوشاند و برنامه خودمختاری را به محور بسیج توده های مردم تبدیل کند. بورژوازی کرد با سرپوش گذاشتن بر روی منافع متضاد طبقات اجتماعی، زودرس خواندن کشمکش های طبقاتی می خواهد افق و دورنمای خود را به افق و دورنمای همه مردم کردستان تبدیل کند.

عبداله مهتدی با جهت گیریهای نوینش در واقع دارد پا در جای پای بورژوازی می گذارد و با این ادعاهای بی پایه که گویا کومهله دارد رهبری جنبش کردستان را دو دستی تحویل بورژوازی می دهد فقط می خواهد درد و رنج تحولی را که از سر گذرانده است بر خود هموار کند. بورژوازی کرد بنا به ماهیت طبقاتی و اهدافی که دارد نه تنها قادر نیست که به مطالبات و خواستهای کارگران و توده های زحمتکش دست برد بلکه همواره در مقابل مبارزه کارگران برای تحقق این خواستها ایستاده است. و این

از نابرابری های دیگر از جمله نابرابری در زمینه سواد آموزی، تحصیلات دانشگاهی، آموزشهای فنی و حرفه‌ای، کار و اشتغال و... را فراهم آورده است. در برنامه کارگران برای حل مسئله ملی زبان اجباری لغو می‌شود، ارگانهای حاکمیت محلی - که از نظر ما شوراها هستند - جای دستگاههای گمارده شده از بالا بوسیله دولت مرکزی را می‌گیرند و به دخالت های بوروکراتیک دولت مرکزی در اداره امور کردستان خاتمه داده می‌شود و کلیه موانع حقوقی و قانونی که بر اساس تبعیض ملی طی سالها شکل گرفته برطرف می‌گردد. همه اینها بصورت پلاتفرمها و مطالبات سیاسی روشن در برنامه حزب کمونیست بیانیه حقوق پایه‌ای مردم زحمتکش در کردستان تدوین شده اند و بعنوان طرح کارگران برای رفع ستم ملی به قانون جاری در جامعه تبدیل می‌گردند.

اجرای عملی چنین طرحی است که زمینه های محکمی برای ایجاد همبستگی واقعی بین انسانهای متعلق به ملیتهای مختلف را فراهم می‌کند و یک حکومت انقلابی همه اینها را تضمین می‌کند. برخلاف تحریفات عبدالله مهندی حق برابر شهروندی برای ما یک مقوله حقوقی مستقل از شرایط عینی تحقق آن نیست و ضمانت اجرائی آن به حکومت برآمده از انقلاب کارگران سپرده شده است. در چنین شرایطی مردم کردستان نه فقط از لحاظ رسمی و حقوقی بلکه بطور واقعی و عملا به شهروندان برابر در ایران تبدیل می‌شوند. همانطور که می‌بینیم بر اساس این استراتژی محتمل ترین و مطلوبترین حالت ممکن برای پیروزی جنبش انقلابی کردستان که تحقق حق تعیین سرنوشت و رفع ستم ملی بخشی از اهداف آن است یک اعتلای سیاسی و انقلابی سراسری است. اما یکی دیگر از شرایط تحقق حق تعیین سرنوشت که البته بسیار غیر محتمل به نظر می‌رسد، رشد و پیشروی جنبش انقلابی کردستان و بیرون راندن قوای سرکوبگر جمهوری اسلامی از کردستان در غیاب یک جنبش سراسری است. همانطور که قبلا نیز اشاره شد احتمال وقوع چنین شرایطی با توجه به هم تنیدگی سیاسی و اقتصادی کردستان با بقیه نقاط ایران بسیار و ضعیف بنظر می‌رسد، با اینهمه لازم است که بعنوان یک احتمال مورد توجه قرار گیرد.

در شرایطی که مبارزه مردم کردستان به اوج خود رسیده و جنبش توده ای با حمایت نیروی مسلح نیروهای سرکوبگر رژیم را وادار به خروج از کردستان نماید و مردم کردستان در موقعیتی قرار گیرند که بدور از هر گونه فشاری، آزادانه در مورد سرنوشت خود تصمیم بگیرند و در همان حال ما شاهد افت و عقب نشینی جنبش کارگری و توده ای و غلبه کامل ضد انقلاب در بعد سراسری باشیم در آن صورت بهتر آن است تا مردم کردستان مسیر جدائی و تشکیل دولت مستقل را در پیش گیرند. در چنین شرایطی لازم نیست مردم کردستان سرنوشت خود را به مقدرات جنبش سراسری که در حال رکود است گره بزنند. در چنین شرایط فرضی طبقه کارگر کردستان که از چنگال رژیم حاکم رهایی یافته در موقعیت و توازن قوای مناسب تری برای رودرویی با بورژوازی خودی قرار می‌گیرد.

منظورم را با مثالی بیشتر توضیح می‌دهم، اگر بدنبال شکست یورش جمهوری اسلامی به کردستان در سال ۱۳۵۸ که در واقعه نگاری جنبش کردستان به جنبش مقاومت اول موسوم است، مردم کردستان و نیروهای در گیر در این جنبش، می‌توانستند با عقب نشاندن نیروهای اشغالگر رژیم موقعیت معینی را به رژیم تحمیل کنند و با در نظر گرفتن شرایط منطقه‌ای مسیر جدائی را در پیش می‌گرفتند، در آن صورت مردم کردستان مجبور نبودند برای مدت بیش از دو دهه تمام مصائب ناشی از حاکمیت ارتجاع جمهوری اسلامی، جنگ ایران و عراق و تمام فشارها و عوارض ناشی از اشغال کردستان را تحمل کنند. اما در آن زمان و در میان شور و شوق ناشی از انقلاب کسی چه می‌دانست که این رژیم به مدت بیش از دو دهه در قدرت می‌ماند.

نگاهی به متد لنین

این نگرش ما که اساس را بر تحکیم وحدت طبقه کارگر گذاشته است در همان

همانطور که اشاره رفت، ما در کردستان این استراتژی را در متن شرایط ویژه ای پیش می‌بریم. وجود ستم ملی و مبارزه علیه آن در کردستان، وجود سنت مبارزه مسلحانه و قابلیت‌هایی که کمونیستها در هدایت و رهبری جنبش توده ای از خود نشان داده اند و تبدیل شدن جریان کمونیستی به یک نیروی موثر در صحنه سیاسی کردستان، اینها همه توازن قوای مناسب تری برای تداوم مبارزات کارگران و توده های مردم در کردستان فراهم آورده است. اما علیرغم این ویژگی ها جنبش کردستان ارتباط تنگاتنگ خود را با مبارزات سراسری در ایران حفظ کرده است، هر پیشروی در جنبش انقلابی کردستان ویا هر تحرک انقلابی در مقیاس سراسری تاثیرات تقویت کننده متقابلی بر یکدیگر دارند. و باز با توجه به بهم تنیدگی اقتصادی و سیاسی کردستان با بقیه نقاط ایران وجود یک اختلاف فاز تعیین کننده میان پیشروی انقلاب در مقیاس سراسری و در کردستان نامحتمل است و پیروزی جنبش انقلابی کردستان با یک اعتلای سراسری محتمل ترین و در عین حال مطلوب ترین حالت ممکن است. بر مبنای استراتژی ما در کردستان طبقه کارگر و زحمتکشان شهری و روستائی نیروی محرکه اصلی جنبش انقلابی در کردستان هستند و پیشروی جنبش انقلابی به درجه رشد اتحاد سوسیالیستی طبقه کارگر منوط است. شهرها را کانون اصلی اعتراض سیاسی و توده ای و مرکز ثقل جنبش انقلابی تعریف کرده ایم و اعتلای سیاسی را تنها شکل پیروزی جنبش انقلابی در کردستان می‌دانیم. کارگران به قدرت رسیده در یک شرایط انقلابی قبل از هر چیز حق مردم کردستان را در تشکیل دولت مستقل خود برسمیت می‌شناسند و شرایط عملی استفاده از چنین حقی را برای آنها فراهم می‌کنند. چنانچه مردم کردستان تصمیم به ماندن در چهارچوب ایران بگیرند در این صورت تمام موانعی را که بر سر راه همزیستی و برابری ملت ها وجود دارد از میان برخواهند داشت. از نظر ما محتمل ترین و مطلوب ترین سیر پیشروی و پیروزی جنبش انقلابی در کردستان یک اعتلای سیاسی و وقوع انقلاب سراسری در ایران است و این یعنی بر آمدن یک حکومت انقلابی در ایران که حداقل طبقه کارگر اگر نه تمام قدرت باید نقش تعیین کننده ای در تشکیل آن داشته باشد. چنین روندی بدون شک بهترین و مناسب ترین شرایط را برای تحقق اهداف و برنامه های جنبش انقلابی کردستان و از جمله رفع ستم ملی فراهم می‌آورد. ستم ملی تنها هنگامی رفع خواهد شد که مردم کردستان در تعیین سرنوشت سیاسی خود به معنای تصمیم در مورد جدائی و تشکیل دولت مستقل یا ماندن در چهار چوب ایران، آزاد باشند و عملا امکان داشته باشند به شیوه ای دمکراتیک و بدور از هر گونه فشاری از این حق خود استفاده کنند. تامین آزادی بیان و مطبوعات، آزادی ایجاد تشکل های توده ای، آزادی فعالیت احزاب، به مردم کردستان امکان خواهد داد که از حق خود برای تشکیل دولت مستقل و یا تصمیم به ماندن در چهارچوب ایران به طور واقعی استفاده کنند.

در صورت ایجاد چنین شرایطی ما مدافع حفظ همبستگی و یکپارچگی بخشهای مختلف طبقه کارگر ایران هستیم. ما خواهان آنیم که ملت های ساکن ایران بدون هیچگونه تبعیض و تفاوتی و با حقوق کاملا برابر در یک اتحاد آزادانه و داوطلبانه با همدیگر زندگی کنند. ما می‌خواهیم که مردم ساکن کردستان از حقوق برابر شهروندی با همه مردم ساکن ایران برخوردار باشند. معنای حق برابر شهروندی از نظر ما این است که مردم کردستان از فرصتهای از هر لحاظ برابری برای رشد استعدادها و از امکانات یکسان برای یک زندگی انسانی برخوردار باشند.

برای پر کردن شکاف میان ملت هایی که تحت ستم بوده اند با ملیت های پیشرفته تر و پیشبرد برنامه برابرسازی ملت ها، دولت انقلابی در ایران باید یک سلسله اقدامات ویژه‌ای را در دستور بگذارد. برای ایجاد برابری واقعی یک عنصر اساسی عبارت است از توزیع برابر روندهای تولید در سراسر کشور. چون رشد ناموزون سرمایه داری و اعمال ستمگری بر ملت‌های دیگر در طول چند دهه گذشته اشکال پیشرفته تولید را بیشتر در چند نقطه ایران متراکم کرده است و بخشهای دیگر به حال خود رها شده اند و این زمینه مادی بسیاری

تمام زمینه ها که شرح آن در بالا رفت آماده می شود باز هم مهتدی بر طرح خودمختاری خود تاکید می ورزد. مگر نه اینست که در چنین شرایطی کشیدن حصار مرزهای حکومت خودمختار به دور کردستان یعنی اداره جامعه کردستان را به توازن قوای سیاسی و طبقاتی در این جامعه واگذار کردن. و این یعنی در شرایطی که دولت انقلابی در ایران سر کار است و طبقه کارگر سهم اساسی در قدرت سیاسی دارد، طبقه کارگر کردستان را از پشتیبانی هم طبقه ای های خودش محروم کنیم و کارگر کردستان مجبور باشد برای تعیین تکلیف با بورژوازی خودی فقط به نیروی خودش متکی باشد.

آیا در چنین شرایطی یعنی حاکمیت یک دولت انقلابی در ایران و در شرایطی که زمینه همبستگی طبقاتی کارگران برای ریشه کن کردن آثار هرگونه ستم و نابرابری فراهم است پافشاری بر برنامه خودمختاری به معنای امتیاز دادن به بورژوازی خودی برای سهم بردن از قدرت سیاسی نیست؟ آیا این همبستگی کارگران سراسر ایران را مطابق میل بورژوازی خودی تضعیف نمی کند و حس عدم اعتماد را در کارگران دیگر نقاط ایران بر نمی انگیزد؟ و آیا پافشاری بر خودمختاری در چنین شرایطی مانع اتحاد آزادانه و مطابق دلخواه ملت های ایران بر اساس رعایت کامل حقوق در تمام زمینه ها نمی شود؟ آیا در چنین شرایطی ما باید به جای تلاش در جهت متحد کردن طبقه کارگر در اتحادیه ها و شوراهای سراسری، طبقه کارگر کردستان را با بورژوازی خودی در چهار چوب مرزهای حکومت خودمختار رها کنیم؟ اینها تنها گوشه ای از سئوالاتی هستند که در مقابل خودمختاری طلب دیر از راه رسیده ما قرار می گیرد. در ادامه باز هم به مسئله خودمختاری بر میگردیم.

عبداله مهتدی با پافشاری بر روی برنامه خودمختاری بخواد یا نخواهد دارد بر تائید و تضمین سهم بورژوازی کرد در قدرت سیاسی پای می فشرود.

جایگاه طرح ها و پلانترم های مشخص در غیاب یک شرایط انقلابی سراسری

در بحث های پیشین خطوط برنامه کارگران برای حل مسئله ملی در یک شرایط انقلابی اشاره کردیم و سعی کردیم نشان دهیم که چرا برنامه خودمختاری نمی تواند استراتژی ما برای جنبش انقلابی کردستان و برنامه اثباتی ما برای حل مسئله ملی باشد و همچنین نشان دادیم که در شرایط سر کار آمدن یک دولت انقلابی در ایران، برنامه خودمختاری و پافشاری بر ایجاد منطقه خودمختار تا چه اندازه با منافع وحدت طبقه کارگر مغایرت دارد و در نتیجه نمی تواند راه حل و آلترناتیو نیروی سوسیالیست قرار گیرد. اما خودمختاری در واقع پروژه ای است که بر توازن نیرو بین حکومت های مرکزی و نیروهای سیاسی متکی است و تجربه تاریخی جنبش های ملی کردستان چه در ایران، عراق و ترکیه نشان می دهند که این توازن نیرو همواره در حال تغییر بوده است. و از آنجا که مبانی این استراتژی یعنی توازن نیرو ثابت نیست و دائم در حال تغییر است در نتیجه محدوده خودمختاری و استراتژی ای که بر این مبنا قرار دارد نمی تواند ثابت بماند. تجربه کردستان عراق این را به روشنی به ما نشان می دهد. این توازن قوا است که حدود و مرزهای منطقه خودمختار را تعیین می کند. این امکان ندارد که شما بتوانید بر اساس اینکه ساکنین فلان شهر به چه زبانی تکلم می کنند و یا ملیت شان تاریخچه چه بوده، مرز و محدوده منطقه خودمختار را تعیین کنید. این توازن نیرو بین نیروهای سیاسی و دولت مرکزی است که تعیین می کند برای مثال کرمانشاه و نقده جزو منطقه خودمختار هستند یا نیستند. و از آنجا که این توازن قوا متغیر است محدوده منطقه خودمختار هم متغیر است و مرزها می توانند جلو و عقب کنند.

اما از آنجا که رفع ستم ملی و تحقق حق ملت ها در تعیین سرنوشت خویش مانند هر عرصه دیگر از مبارزه برای کسب آزادی های دموکراتیک و حقوق پایه ای مردم، می تواند دوران پر از فراز و نشیبی داشته باشد. در متن این مبارزه، تحمیل عقب نشینی های معینی به رژیم امری کاملاً محتمل به نظر

حال منطبق است با متد مارکسیستی در برخورد به این مسئله. لنین در عین حال که برابری حقوق و حق مساوی را در مورد تشکیل دولت ملی قبول دارد، در همان حال اتحاد پرولتاریای کلیه ملل را بالاتر و ذیقیمت تر از همه می داند و هرگونه خواست ملی و هر گونه جدائی ملی را از نقطه نظر مبارزه طبقاتی کارگران ارزیابی می کند. (لنین مجموعه آثار حق ملل در ص ۳۵۶)

در جای دیگر در شرایطی که تشکیل دولت مستقل و وارسته در روسیه فقط و فقط از امتیازات ملت ولکاروس بود، مینویسد، ما پرولتاریای ولکاروس از هیچ امتیازی و منجمله از این امتیاز پشتیبانی نمی کنیم. ما در شرایط این کشور معین مبارزه می کنیم و کارگران کلیه این کشور معین را متحد می نمائیم، ما نمی توانیم فلان یا بهمان راه تکامل ملی را تضمین نمائیم، ما از تمام راه های ممکنه به سوی هدف طبقاتی خود به پیش می رویم. (لنین مجموعه آثار حق ملل در سرنوشت خویش ص ۳۵۷)

در جای دیگر ای. اچ. کار با استناد به لنین آورده است که پرولتاریا به "خودگردانی ملی" اعتنائی ندارد بلکه فقط به دو چیز علاقه مند است، از یک طرف خواهان آزادی سیاسی و مدنی و برابری کامل حقوق است و از طرف دیگر "حق خودمختاری" (یعنی حق جدا شدن برای هر ملتی را می خواهد). (ای. اچ. کار تاریخ روسیه شوروی جلد اول ص ۵۰۴) در اینجا همانطور که ملاحظه می شود منظور لنین از حق خودمختاری، حق جدانش است نه خودمختاری مورد نظر مهتدی.

این اصل مورد نظر لنین در پیمان ورسای در سال ۱۹۱۹ اتخاذ شد بر اساس این اصل خود مختاری ملی متضمن آن است که یک گروه ملی حق داشته باشد از کشور موجودی جدا شود و به کشور دیگری ملحق شود، یا خود کشور جداگانه ای تشکیل دهد. اما هر گاه یک گروه ملی بدلیلی نتواند حق جدا شدن را اعمال کند، آن گروه دیگر بعنوان یک گروه شناخته نخواهد شد، اگر چه آزادی های سیاسی و مدنی و برابری حقوق افراد آن بموجب پیمان اقلیت ها محفوظ خواهد بود. (ای. اچ. کار تاریخ روسیه شوروی جلد اول ۵۰۵)

از نظر ما تحقق و تضمین برابری کامل حقوق ملت ها آن طریقی است که می تواند موانع راه اتحاد آزادانه و داوطلبانه ملت ها را فراهم آورد. اگر دولتهای حاکم در ایران با اعمال ستمگری و لشکر کشی و خشونت خواسته اند تا به اجبار ملت ها را در هم ادغام کنند، طبقه کارگر باید از طریق نابود کردن هر گونه ظواهر تبعیض و نابرابری زمینه اتحاد و همزیستی داوطلبانه را فراهم آورد.

ازنقل قول پایین پیداست که عبدالله مهتدی در آن شرایط که دولت دموکراتیک و انقلابی در ایران سرکار است و مردم کردستان امکان یافته اند تا در مورد سرنوشت خود تصمیم بگیرند شق دیگری را توصیه می کند. یا جدایی و تشکیل دولت مستقل و یا اگر نخواستند، تشکیل حکومت خودمختار در چهار چوب ایران.

"... نمی شود موقعی که مساله خودمختاری و یا فدراسیون و یا هر طرح دیگری مطرح می شود، به طور دلخواه دولت حاکم بر ایران را جمهوری اسلامی، با همه ی استبداد و جنایت ها و حق کشی ها، در نظر بگیرید و از جمله وجود « ارتش، پاسداران، بسیج و نیروهای اطلاعات » و استفاده از آنها را به عنوان ابزارهای تداوم سرکوب و تبعیض فرض بگیرید، رژیم را در نظر بگیرید که کردستان را میلیتاریزه می کند، از هر تلاشی برای کسب پشتیبانی بین المللی برای کردها جلو گیری به عمل می آورد و نظائر اینها، ولی وقتی نوبت به اجرای حقوق شهروندی مورد نظر خودتان می رسد، یک دولت دموکراتیک و بی آزار و انسان دوست را مبنا قرار دهید." (نقل از نوشته عبدالله مهتدی در پیام سوسیالیسم) از عبارات فوق پیداست که آقای مهتدی هم شرایط حاکمیت یک دولت دموکراتیک و انسان دوست در ایران را مد نظر دارد.

در اینجا قبل از هر چیز این سئوال پیش می آید که چرا در شرایطی که دولت انقلابی در ایران بر سر کار است و زمینه برای احقاق حقوق برابر در

روندها با وسوسه و شیفتگی عبدالله مهددی و دیگر رهبران انشعاب برای تصرف رهبری کومهله نمی توانند بهیچوجه امری اتفاقی و تصادفی باشد. عبدالله مهددی و برخی دیگر از سران انشعاب همزمان با روندهای فوق بود که تلاش کردند به شیوه کودتاگران رهبری کومهله و سپس کل تشکیلات را به تصرف خود در آورده و آن را در جهت اهداف خود سوق دهند و همزمان به منظور همنوایی با محافل ناسیونالیسم کرد طرفدار خاتمی در خارج تلاش کردند تا یک چرخش سیاسی در مواضع کومهله نسبت به دولت خاتمی بوجود آورند. این گفته مهددی که می گوید: "بسیار عجیب است که دولت ایران بویژه رئیس جمهور خاتمی که از دیالوگ و گفتگوی میان تمدنها صحبت می کند و می خواهد با قدرت ها و دولت های خارجی به شیوه گفتگو مسائل شان را حل کنند، اما با خود مردم ایران و مردم کردستان آماده نیستند این گفتگو و دیالوگ را پیش ببرند" (نشریه پیشرو فوریه، مارس ۱۹۹۹) آنهم درست چند روز بعد از تظاهرات و اعتراض خونین مردم سنج در سوم اسفند ماه ۱۳۷۷ اگر یک چرخش سیاسی در مواضع رادیکال کومهله و توهم پراکنی نسبت به ماهیت دولت خاتمی نیست چگونه توضیح داده می شود. همزمان با آن نشست برخی از روشنفکران کرد در تبعید که نزد جمهوری اسلامی حساب برایشان باز شده است با هیئت های وزارت اطلاعات جمهوری اسلامی در این جا و آن جا و بکار بردن همین عبارت که اگر آقای خاتمی از دیالوگ تمدنها صحبت می کند چرا با مردم کردستان و رهبران کرد به مذاکره نمی نشیند. اینها همه حکایت از پیشبرد یک جهت معین می کنند.

عبدالله مهددی در جای دیگر، در آخرین مصاحبه خود با رادیو فرانسه در پاسخ به خبرنگار رادیو فرانسه که می پرسد. کردستان از روند توسعه سیاسی که طی سالهای اخیر مورد بحث است در ایران چه نصیبی برده است می گوید: "مناسبات بین مردم و حاکمیت در سه چهار سال اخیر در واقع در همه جای ایران تغییر کرده و مردم خواستار استیفای حقوقشان هستند، خواستار گسترش عدالت اجتماعی و آزادی های سیاسی هستند، یک چنین خواستی کاملاً در کردستان هم وجود دارد. منتهی یکی، دو تفاوت را من در اینجا اشاره می کنم. یکی اینکه دستگاه اطلاعات توی کردستان خیلی قدرتمند است، به اصطلاح نهادهای دولتی بطور نسبی در کردستان از اختیارات بمراتب کمتری برخوردارند تا تهران و دیگر شهرهای بزرگ ایران و هر حرکتی را یک جنبه امنیتی برایش قائل می شوند به زعم خودشان در کردستان و بنابراین مهره های اطلاعات در کردستان کاملاً دست نخورده باقی مانده و تفاوت دیگر این است حتی این درجه از آزادی با توجه به همه محدودیت هایی که در تهران وجود دارد ولی حتی همان درجه اش را هم در کردستان قائل نمی شوند. شما یک نشریه مستقل به زبان کردی ندارید توی کردستان، هستند هفته نامه هایی، من منظورم این نیست که هر کس توی آنها می نویسد فرد مستقل است." (مصاحبه عبدالله مهددی با رادیو فرانسه به تاریخ ۱۸ فوریه ۲۰۰۱) این نحوه صحبت کردن ناشی از چه تحلیلی از پدیده دوم خرداد و ماهیت دولت خاتمی است؟ آیا واقعا می توان از وجود آزادی و عدالت اجتماعی در ایران صحبت کرد تا مردم خواهان گسترش آن باشند؟ آیا دولت خاتمی در بقیه نقاط ایران برای مردم آزادی قائل شده است که در کردستان آن را قائل نمی شود؟ البته تحلیل اینکه چرا رژیم در کردستان سعی دارد با اتکا به نیروهای سرکوبگرش کنترل بیشتری را بر اوضاع اعمال دارد پیچیده نیست آنهم ناشی از وجود آلترناتیوهای حاضر و آماده است.

عبدالله مهددی با پشت پا زدن به تجربه حزب کمونیست، تجدید نظر در مواضع گذشته کومهله، توهم پراکنی نسبت به پدیده دوم خرداد، دستاورد مبارزات مردم را به پای اقدامات خاتمی نوشتن و خزیدن به کنج یک جریان محلی تلاش دارد تا در این روندها به بازی گرفته شود و از نظر مهددی این یعنی فعال شدن در زمینه مبارزه برای حل مسئله ملی و این یعنی «بیرون آوردن کومهله از رکود و رخوت چندین ساله».

۲- عبدالله مهددی در بخش اول نوشته اش در اشاره به اثرات سؤ رهبری

می رسد. در دل این مبارزه مسئله توازن نیرو و پیشروی گام به گام جنبش انقلابی کردستان در جهت اهداف استراتژیکی که تعقیب می کند می تواند از اهمیت پراتیکی مهمی برخوردار باشد. محدود کردن اختیارات رژیم جمهوری اسلامی در کردستان و وادار کردن آن به عقب نشینی، کاستن از درد ورنج و فشارهای ناشی از حضور نیروهای سرکوبگر رژیم در کردستان می تواند دستاوردی برای مردم کردستان باشد. این عقب نشینی های رژیم که فقط می تواند نتیجه و محصول مبارزات مستقیم توده های مردم باشد امکان دارد در میدان مذاکره جنبه رسمی بخود بگیرد و یا اینکه هیچگاه چنین جنبه ای بخود نگیرد اما عملاً در تغییر فضای سیاسی کردستان و ایجاد بعضی تغییرات در زندگی روزانه مردم بازتاب یابد. در هرحال کومهله در همه لحظات این مبارزه شرکت خواهد داشت و برای تامین رهبری سوسیالیستی و کارگری بر این پروسه نیز تلاش خواهد کرد و در هر مرحله رابطه هر پیشروی و دستاوردی را با اهداف استراتژیکی که جنبش انقلابی پیشروی خود قرار داده است توضیح خواهد داد. در چنین مقاطعی با توجه به شرایط مشخصی که پیش می آید پلاتفرم و یا نقشه عمل های تاکتیکی معینی می تواند در دستور فعالیت های کومهله قرار بگیرد.

در چنین شرایطی کسب اختیاراتی در جهت محدود کردن حاکمیت دولت مرکزی نظیر آنچه که در برنامه های خود مختاری آمده است امری مطلوب خواهد بود. اما روشن است که محدود شدن سلطه و اختیارات رژیم سرکوبگر در کردستان به معنی حل مسئله ملی نیست و در واقع سرآغازی خواهد بود برای شروع کشمکش های تازه و کماکان ضرورت مبارزه برای تحقق شرایطی که مردم کردستان بتوانند آزادانه در مورد سرنوشت خود تصمیم بگیرند به قوت خود باقی خواهد ماند. این وظیفه ماست که این واقعیات را با صراحت با مردم در میان بگذاریم.

زمینه های تجدید نظر در مواضع کومهله

اما چه عوامل و زمینه هایی باعث شده که عبدالله مهددی بعد از گذشت ۱۲ سال از کنگره ششم در این مواضع تجدید نظر کند، و در حالی که در تمام این مدت در رهبری این جریان بوده است دندان روی جگر گذاشته، سکوت کرده و کومهله را رها کرده تا رهبری جنبش کردستان را دو دستی تحویل حزب بورژوازی دهد و فقط طی یکی دو سال اخیر بر آشفتگی خود را علنی کرده است. چه عواملی زمینه ی تجدید نظر طلبی عبدالله مهددی و پشت کردن وی به تاریخ کومهله را فراهم آورده است.

عوامل سیاسی و اجتماعی و فاکتورهای متعددی می توانند در این پروسه دخیل باشند. اما دو عامل سیاسی که بیشتر از هر عامل دیگر مهددی را وسوسه کرده است یکی ظهور پدیده دوم خرداد است و دیگری بحران حزب کارگران کردستان (پ.ک.ک.).

۱- اگر چه هنوز عبدالله مهددی و جریان انشعابی از کومهله ارزبایی مشخصی از پدیده دوم خرداد و جنبش موسوم به اصلاحات سیاسی ارائه نداده اند اما از لابلای اظهارات پراکنده آنها، عملکردها و پروژه هایی که در دست داشتند و دارند، و همزمانی آنها با روندهای سیاسی که در جریان هستند می توان ارزبایی تلویحی آنها را از پدیده دوم خرداد دریافت. به قدرت رسیدن خاتمی و دوم خردادی ها با شعار دیالوگ و گفتگو میان تمدنها و ... آزادی نشر کتابهای شعر و تاریخ به زبان کردی، آزادی برگزاری سیمناها در رابطه با مسائل مربوط به فرهنگ کردی، آزادی مراودات فرهنگی و هنری با کردستان عراق در قالب اعزام هیئت های رسمی، راه یافتن افراد محلی به مناصب اداری در جریان انتخابات شوراها، صحبت کردن دوم خردادی ها از حل مسائل قومی، تشکیل فراکسیون کردها در مجلس، تشکیل جمعیت کردهای مقیم مرکز و همزمانی این روندها با جنب و جوش برخی از محافل ناسیونالیسم کرد در هجرت برای مرتبط شدن با این پدیده و سود جستن از این فرصت در کردستان و صحبت کردن از پروسه آشتی و مقارن بودن این

است. وی به این نمونه می پردازد نه اینکه بخواهد اجتناب ناپذیری بن بست رهبری جریانات ناسیونالیست را نشان دهد، بلکه می خواهد نمونه از دیدگاه خودش ناموفق آن را معرفی کند.

پس هدف مهتدی از پرداختن به نمونه پ.کا.کا چه می تواند باشد؟ مهتدی می خواهد این را به هواداران خود بقبولاند که وقت آن رسیده که با پشت پا زدن به تجربه حزب کمونیست ایران و تبدیل شدن به یک جریان محلی می توان خلا ناشی از بحران پ.کا.کا را پر کرد. می خواهد این امید را بدهد که با توجه به وضعیت پ.کا.کا شانس این را دارند که جای آن را بگیرند با تمام نیرو "شکوه" و "جلال" و "عظمتش". و جالب اینکه بعضا رهبرانشان در محافل درجه پیشرفتهای خودشان را در مقایسه با پ.کا.کا می سنجند.

اما این یک امید واهی است. آنچه پ.کا.کا را به یک نیروی عمده و مطرح در منطقه تبدیل کرد، گذشته از سیاست و رفتار بغایت فاشیستی دولت ترکیه در قبال مسئله کرد و پایمال کردن خشن و وحشیانه ابتدائی ترین حقوق مردم کردستان که نهادینه شده است، شرایط جغرافیای سیاسی خود ترکیه است.

ترکیه در دم دروازه ورود به اروپای متحد قرار گرفته است و دولت های اروپایی برای تحمیل شرایط خودشان به دولت ترکیه با کارت کردها بازی می کنند و با انگشت گذاشتن بر روی بی حقوقی کردها می خواهند دولت ترکیه را وادار کنند تا خود را به استانداردهای مورد قبول اروپا نزدیک کند. از همین رو بود که فعالیت های پ.کا.کا که با جنبش کردستان ترکیه یکی تداعی می شود بلافاصله انعکاس وسیعی در منطقه و اروپا پیدا می کرد. عدم انطباق سیاست های دول اروپایی با سیاست دولت آمریکا در قبال ترکیه و مسئله کردها نیز در این رابطه دخیل است.

از طرف دیگر ترکیه یکی از اعضای مؤثر پیمان ناتو است، چندین پایگاه هوایی آمریکا در این کشور مستقر است، متحد نزدیک دولت اسرائیل در منطقه است و در مرز پیمان ناتو قرار گرفته است. دولت آمریکا نسبت به تغییر و تحولات ترکیه بسیار حساس است و از طریق ارتش مستقیماً در روندهای سیاسی ترکیه دخالت می کند، اینها اگرچه به معنای تشدید فشارهای نظامی بر پ.کا.کا بود اما از سوی دیگر فعالیت های این جریان را بیشتر در مرکز توجه افکار عمومی قرار می داد.

باید این را هم اضافه کرد ترکیه یکی از کشورهایی بوده است که بعد از جنگ جهانی دوم بیشتر از کشورهای دیگر در منطقه نیروی کار ارزان را روانه اروپا کرده است، بسیاری از این مهاجرین را کردها تشکیل داده و در کشورهای اروپایی کمیت های نسبتاً بزرگی را تشکیل می دهند، و در مقایسه با پناهندگان کرد عراقی و ... از موقعیت جا افتاده تری برخوردارند. با توجه به ملموس بودن سیاستهای وحشیانه دولت ترکیه در قبال کردها و فقدان آلترناتیو مؤثر دیگری اینها به نیروی مادی بزرگی در پشتیبانی از پ.کا.کا و سیاستهای آن تبدیل شده اند.

موقعیت ایران و کردستان آن از بسیاری جهات با ترکیه غیر قابل مقایسه است. در کردستان ایران راست و چپ این جامعه شناخته شده اند. نمی توان با اصلاح مواضع راست این جامعه نیروی زیادی گرد هم آورد، اما می توان ماند و در حاشیه روندهای سیاسی جامعه به حیات خود ادامه داد.

بر خلاف تصورات عبدالله مهتدی و همفکرانش که منطقیاً باید جهت گیریهای جدیدشان را بر این تصورات متکی کرده باشند، جنبش رادیکال و سوسیالیستی در کردستان بسیار ریشه دارتر از آن است که آنها فکر می کنند. تنها یک سیاست رادیکال و سوسیالیستی است که می تواند راه جنبش عادلانه این مردم را بسوی پیروزی هموار کند. آنها با آویزان شدن به گذشته و اظهار پشیمانی از تجربه بیست ساله اخیر کومهله و عرضه فدرالیسم بعنوان یک کشف «جدید» راه به جایی نخواهند برد. کومهله با عزم راسخ و دورنمای روشن پا به میدان مصاف هایی گذاشته است که جامعه تکامل یافته کردستان از وی می طلبد. بیستم خرداد ماه ۱۳۸۰ شمسی

بورژوا ناسیونالیستی در جنبش ملی به نمونه "حزب کارگران کردستان" (پ.کا.کا) اشاره می کند و می نویسد: "پ.کا.کا در گذشته نمونه افراطی گری ملی، عدم تحمل هرگونه نظر متفاوت در زمینه مسئله ملی، تبدیل کردن مبارزه مسلحانه به یک کیش مقدس که کوچکترین انتقاد از آن به معنای کفر و مستوجب همه نوع مجازات است، مروج خشونت ناموجه و افراطی، فرهنگ نازل سیاسی، کیش شخصیت، خرد گریزی و مشوق شیفتگی و تعصب بود و با توجه به اینکه از پشتیبانی گسترده ای هم برخوردار بود و عملاً هیچ آلترناتیو مؤثری هم در مقابلش شکل نگرفته بود، لذا همه این سیاستهای منفی را پیش می برد و سیاستهای خشن و ستمگرانه دولت ترکیه بسیاری از منتقدان پ.کا.کا را به سکوت وادار می کرد." (نقل از نقش و موقعیت کومهله در جنبش کردستان ۱ افق سوسیالیسم ۴ ص ۳۰)

و باز در جای دیگر در همین صفحه می نویسد: "پس از دستگیری عبدالله اوچلان و عملکرد منفی وی در زندان نیز رهبری این سازمان به جای اینکه صادقانه با همان ملتی که ادعای مبارزه برای رهائی اش را دارد برخورد کرده و واقعیات را در این مورد در میان بگذارد. به جای اینکه صراحتاً از این مسئله با مردمی که حاضر بودند در راه وی خودسوزی کنند صحبت کند و اعلام نماید که تمجید و تایید سیاست کمالیستی در ترکیه از طرف عبدالله اوچلان، آنها در حالی که وی در مقایسه با زندانیان سیاسی ترکیه کم ترین فشار را تحمل کرده و رسانه و نهادهای بین المللی چهار چشمی مقامات ترکیه را می پاییدند و دست و بال دولت ترکیه در شکنجه و اذیت وی از همیشه بیشتر بسته بود، یک نقطه ضعف به حساب می آید، تلاش می کند با پرده پوشی و فریب مردم قضیه را وصله و پینه کند."

بگذارید قبل از آنکه وارد جایگاه بحث پ.کا.کا در نوشته عبدالله مهتدی که از نظر بسیاری یک وصله ناجور می آید شویم بحث مان را با طرح چند سؤال ادامه دهیم.

عبدالله مهتدی پ.کا.کا را در گذشته مروج خشونت ناموجه و افراطی می داند و از فرهنگ نازل سیاسی آن صحبت به میان می آورد. اما آیا این همین کاری نیست که خود او و سازمانش سنگ بنای آن را گذاشته اند، بار دیگر مراجعه کنید به اطلاعیه کمیته مرکزی آنها که به تاریخ ۲۵ اردیبهشت ماه سال ۱۳۸۰ و با قلم مهتدی نوشته شده است، دیگران را ضد انقلابی خواندن و هنوز هیچی نشده برای این و آن خط و نشان کشیدن غیر از ترویج خشونت و افراطی گری چه مفهوم دیگری دارد؟ لطفاً بار دیگر این اطلاعیه و چند اطلاعیه و نوشته ی انتشار یافته بدنبال آن را مرور کنید، آیا این خود بارزترین نمونه فرهنگ نازل سیاسی نیست؟

مهتدی کیش شخصیت در پ.کا.کا را به نقد می کشد. اما آیا جار جنجال خود و همفکرانش را بدنبال عدم موفقیت در یک کنگره مشروع حزبی که همفکران خودش از سازمان دهندگان اصلی آن بودند، و ابقا نشدنش به عضویت در کمیته مرکزی آنها به دلیل سیاسی و تشکیلاتی را اگر با کیش شخصیت نباشد با چه پدیده ای توضیح می دهند؟

عبدالله مهتدی به عدم صداقت رهبری پ.کا.کا می تازد. و در اینجا باز این سؤال پیش می آید که شما چگونه می توانید از عدم صداقت دیگران انتقاد کنید در حالی که خودت همراه با تنی چند از همفکرانت برای تصرف رهبری کومهله به اقدام کودتاگرانه دست زدید، مدت شش ماه بطور نهانی مشغول سر هم گذاشتن امکانات مادی برای پیشبرد پروژه مورد نظران شدید بدون اینکه کمیته مرکزی های حزب و کومهله رفقای را که ۲۰ و بعضاً ۳۰ سال با هم در یک سنگر مبارزه می کردید، رفقای که شام و نهارتان با هم بود را در جریان قرار دهید تا اینکه نقشه هایتان بطور کاملاً تصادفی بر ملا شد. و باز سؤال این است که شما چرا نقطه نظرات و پروژه هایت را صادقانه با کل تشکیلات در میان نگذاشتید و برای تصرف رهبری از طریق مراجع رسمی و مکانیسم های تعریف شده تشکیلاتی اقدام نکردید؟

اما عبدالله مهتدی چرا به نمونه پ.کا.کا می پردازد، واقعا نمونه کم آورده